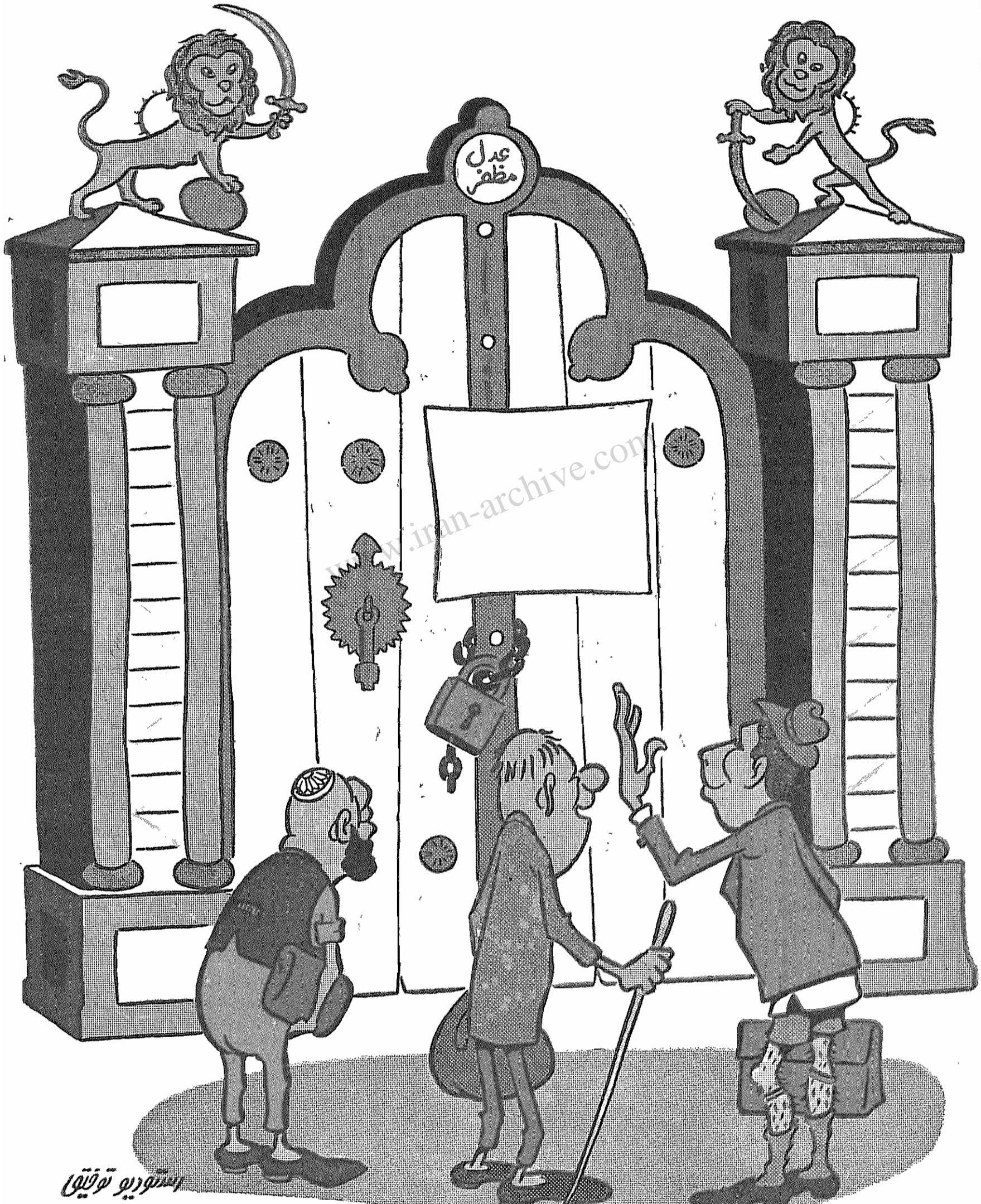
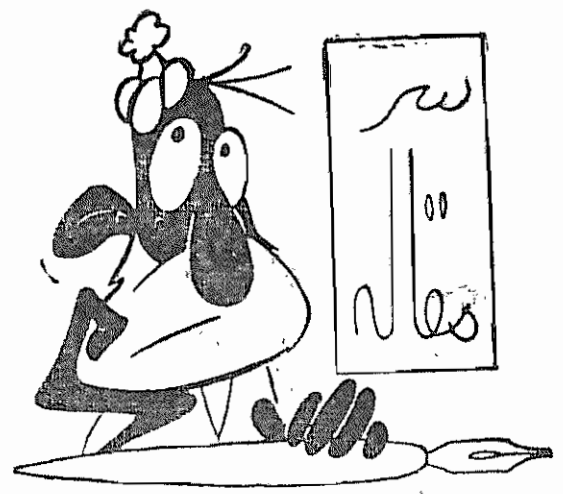


توقینا

- خوب شد مجلس تعطیل شد، اوس عباس خیاط هم
به مشتریهاش میرسه !





این شرکت‌های ساختمانی

چند روز پیش روزنامه‌های خبری مطلبی داشتند که گویا بمذاق بعضی‌ها خوش نیامد. مطلب از این قرار بود که بانک رهنی میخواهد اساسنامه خود را تغییر دهد تا از این پس بتواند شرکت‌های بزرگ ساختمانی وام بدهد و آن شرکت‌ها بروند برای مردم خانه بدوش، خانه بسازند!

این مطلب البته جنبه ترقی خواهانه شدیدی داشت و روزی که عملی بشود قطعاً جنبه ترقی خواهانه‌اش شدید تر خواهد شد اما همونطور که عرض کردم بمذاق بعضی‌ها خوش نیامد و ظرف یکی دو روز صدای همه بلند شد که چرا بانک رهنی وقتی میخواهد به افراد مسکین و بی بضاعت پول قرض بدهد سه ماه از سال را تقاضا قبول نمیکنند، سه ماه وعده میدهد، سه ماه پول ندارد و سه ماه آخر سال هم بیهانه بستن حسابها (!) مردم را از سر وامیکنند؟ ولی برای شرکت‌های بزرگ ساختمانی حتی اساسنامه خود را تغییر میدهد که پرداخت وام به آنها اشکال قانونی پیدا نکند!

البته من این اعتراض را که چرا بانک رهنی برای پرداخت وام به آدم‌های بی بضاعت و آثونکی دچار تب لازم میشود؟ درست قبول دارم اما صاحبان این شرکت‌های ساختمانی هم که از فرط ناچاری برای مردم باساز و سینما و هتل و این چیزها میسازند تا یک لقمه نان و بسوقلمون گیرشان بیاید، آدم‌های بیچاره‌ای هستند.

نیت این افراد صد درصد پاک است ولی چون سرمایه کافی ندارند نمیتوانند این نیت پاک را عملی کنند و بهمین دلیل هم بوده که بانک رهنی تصمیم گرفت اساسنامه خود را تغییر دهد و تا آنجاییکه برایش امکان دارد بسایر قبیل افراد کمک مالی بکند.

اصولاً این چه کاریست که بانک باید با صد چهارصد هزار آدم بی پول و بدبخت گرفتار طرف معامله بشود و بانها وام طویل‌المدت بدهد! خوب، بودجه خود را درست در اختیار چهار شرکت ساختمانی بگذارد که خیالش برای همیشه راحت باشد و این شرکت‌ها هم بروند با خیال راحت برای مردم خانه بسازند.

خانه‌سازی هم که بحمدالله امسال مد شده و از قریب کن گرفته تا کرانه‌های بحر خزر برای مردم و افراد دولت دارند خانه میسازند!

آیا بعقیده شما یک آدم خانه بدوش ورود دست و بال خودش را در پوست گردو بگذارد و برای تعمیر خانه خود از بانک رهنی وام بگیرد یا برای منزل خودش از بانک پول قرض کند بهتر است یا اینکه خانه‌اش را از روی استیصال بفروشد و منتظر بشیند که شرکت‌های ساختمانی برایش خانه بسازند! مسلماً شق دوم بهتر است بنا بر این کسانی که در مورد تصمیم بانک بنای اعتراض را گذاشته‌اند باید بدانند و آگاه باشند که اعتراضشان پیش‌زی ارزش ندارد و هرکاری دستگاه مارتکب میشود بنبفع مردم است.

کاکا توفیق

آی بچه جان، آی بچه جان

سنگت نهران سنگت نهران

یکی از اقدامات بسیار بسیار مفید و مردم پسندی که آدم وقتی آرامی بیند خوش خوشاش میشود اسفالت خیابانهاست.

البته تهرانپاش میدانند و شهرستانپاش هم بدانیست بدانند که اسفالت چی‌ها ایشر تبه برخلاف معمول بجای اسفالت گرم از اسفالت سرد استفاده می‌کنند یعنی اینکه توی هر خیابان پنجاه شصت تا هشتاد ریزه (باندازه ریگه که کان ناوایی سنگی) و چند تا بشکه قیر می‌ریزند

و می‌روند بی‌کارشان و چند روزی صبر میکنند که شن‌ها زیر چرخ اتوبوس‌ها و سواریه‌ها یا بخورد و توی قیرها فروبرود و آنوقت بمحض اینکه ماشینها از روی این شن‌ها عبور می‌کنند برنامه سنگ‌پرانی شروع میشود و ریگها لاینقطع از سروکول خیابان بالا می‌روند و مثل باران بزمین می‌ریزند. و احياناً اگر بنده خدائی بخواید عرض خیابان را طی کند مثل سربازی اسلحه‌ای که در جیبه جنگه گرفتار دسته مسلسل‌چیان حریف شده باشد آقدر ریک از زیر چرخ ماشینها کمانه می‌کند و توی سرو مغزش می‌خورد که بدن سنگ آجین شده‌اش هم زور زور کی به آنطرف خیابان وصلت میدهد.

خلاصه خوانندگان عزیز، این روزها از توی خیابان گذشتن «آدم، نیامد» دارد، اگر فردا رفیق دوستگسار شدید، نشینید پشت سر، ماصفحه بگذارید که توفیق‌بامی دانستند و بما نگفتند؟

نکته

در این بی‌آبی تنها محلی که به خشکسالی بر نخورده مناطق نفت خیز است.. که آنهم نزدی زود کلکتی خواهد شد!

چون میخواند طوافی ترانه گل سرخ، هندوانه نه زن دارم نه فرزند و نه خانه گل سرخ، هندوانه رسان بر گوش مسئولین سروشم که من کم از وحوشم

چرا؟ چون شیر و بپرهم داره لانه بگو با آنکه بر معکن وزیره خبر از حال ما داری تو یا نه؟ برای شکوه کی من حال دارم سوی ملک فنا فاشتم روانه به فکر و غصه و غم غرق غرقم ندیده کله ام یک لحظه شانه اطاق کوچکی کردم اجاره ولی مالک گرفت از من بیهانه برو بیرون عمو! هوی گفت با داد که کرد از خانه بیرونم شبانه کنون آواره ام در کوی و برزن چو پرچانه زنم هر لحظه چانه

ضرب المثلهای کشور «سنگت دو تو منی»

* یکی را توی دهرا نمیدادند گفت من کدخدایم! تا او مدبه تون برسه به سوسک و عالیورجه رسید. شیطونک!

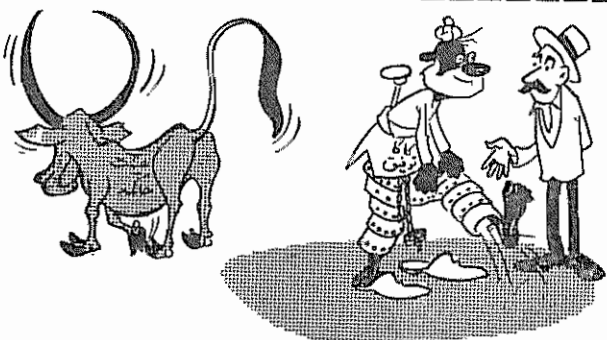
* کار را که کرد؛ آنکه روغن نباتی خورد و تمام کرد! برو باهه گفتند شاهدت کوه؟ گفت توی صف اتوبوس واستاده!

* «علی رحمتی» کربه هه دستش بگوشت امیرسه، صندلی میذاره زیر پاش!

* «بزریش‌دار» دیوارموش داره، توفیق هم «روتوش» داره!

* بکر به گفتند «چیزت» درمونه، رفت دواخونه باز کرد!

* «سرفینتیل خروس» !!



- کاکا جون، چرا تنبون آهنی پوشیدی؟
- می‌خوام باشاخ گاو جنگه بندازم!

ورزش سبک!

* تنی چند از ورزش‌کاران کرد هم جمع آمده و از هر دری سخنی می‌گفتند یکی از ایشان گفت: من گوه پیمائی را ارجح دانم. دیگری گفت: من هوا پیمائی را دیگری گفت: من بحر پیمائی را. صاحب‌دلی در میان ایشان بود، گفت اینها که نام بردید، همه خطرناک است، من ورزشی را دوست دارم که توام با سلامتی باشد.

گفتند: آن ورزش چه باشد؟ گفت: باده پیمائی!



گل سرخ هندوانه

چون میخواند طوافی ترانه گل سرخ، هندوانه نه زن دارم نه فرزند و نه خانه گل سرخ، هندوانه رسان بر گوش مسئولین سروشم که من کم از وحوشم

گل سرخ، هندوانه کجا فکر حقیره گل سرخ، هندوانه زبانی لال دارم گل سرخ، هندوانه نباشد مو بفرقم گل سرخ، هندوانه دم شمس العصاره گل سرخ، هندوانه بچور و قهر و بیداد گل سرخ، هندوانه ندارم بنده مسکن گل سرخ، هندوانه

روزنامه فتکاهی

تربیت

اتحادی اجتماعی-سیاسی

تأسیس ۱۳۰۱
چهل و سومین سال انتشار
(قدیمیترین روزنامه ایران)
اداره: تهران
خیابان اسلامول- شماره ۱۳۸
تلفن ۳۹۷۷۳
عنوان کتگرافی:
«تهران: روزنامه توفیق»
چاپ: رنگین
باغ سه‌سالار تلفن ۳۹۶۸۵
امور هنری توسط:
«استودیو توفیق»

نقل و اقتباس مندرجات این روزنامه در مطبوعات، رادپوها، تلویزیون‌ها و هم کجای دیگر بیهر نحو و بیهر شکل اکیداً ممنوعست و کلیه حقوق منحصراً بروزنامه توفیق تعلق دارد.

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومن
ششماهه: ۲۲ تومن

برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی)
یکساله: ۴۵ تومن
ششماهه: ۲۵ تومن

(با پست هوایی):
بهای اشتراك باضافه مخارج پست هوایی آن
بهای اشتراك تقدماً دریافت میگردد



« بیک گلستان سعدی علیه الرحمه »
« از خلستان های علیه اللغه ! »

خبر جوانی!

رزوی بغرور جوانی، دبانگ ملی، رازدم!
مدیر کل، آزره، بکنجی نشست و گریان همی گفت: مگر
بانگ صادرات فراموش کردی که بانگ ملی میزنی؟
چه خوش گفت «یارو» بان مرددزد جویدش کلید آفکن و در شکن!
گراز «صادرات» بیاد آمدی نمیا آمدی سوی ام سوال من
نکن بیش از این جور بر من روا برو شعبه صادراتو بزن!

حکایت دیگر

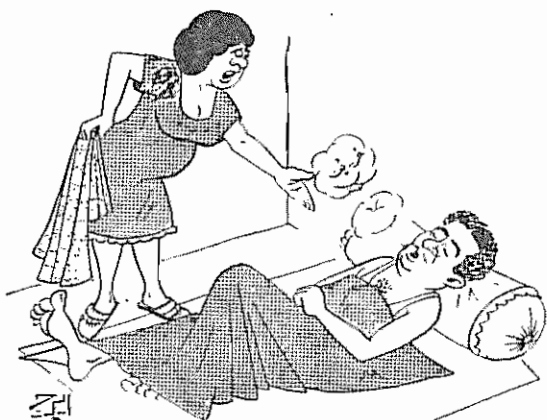
« ف - ک - ص »
یکی از صدراعظمان، سراز جیب مصاحبت بدر آورده و در
بحر ممالفت مستغرق گشته، دم بدم فریاد میکشید و پرده گوش شنوندگان
میدرید: چون از آن حالت باز آمد یکی از وعده زدگان بطریق استفسار
گفت: از این همه صحبت که نمودی ما راجه تحفه آوردی؟ گفت:
بخاطی داشتم که چون بصادرات رسم نطق مختصری کنم مملکت را،
لیکن بوی صادراتم چنان مست کرد که کمتر لم از دست برفت.

ای گشنه، توهم نطق وزیرانه بیاموز
کان وعده با آخر بشد و باز نیامد
این دیپلمه ها در عقب کار دوانند
از کار بچون تو یک آواز نیامد
قطعه
ای بر تراز زغال و پیپاز و کباب و نقت
وز هر چه پخته اند و چشیدیم و خورده ایم
دموشک، هوا برفت و زمر یخ هم گذشت
مادل به نطق و وعده و وعیدت سپرده ایم

انداختیم!

« قل قل »
تا نظر بر روی یار هفتفونداختیم
بر سراز ترس نگاهش ده پتوانداختیم
سر بزبریده پتو بردیم باهول و هراس
تا نظر بر روی یار هفتفونداختیم
دلبر ماهای و هوها کرد ما با بوسه ای!
یار بدخورا کمی ازهای و هوها انداختیم
کرد اسرار مگو را فاش پیش ماوما
برده بر بالای اسرار مگو انداختیم
بهر حفظ آبرو، روغن نباتی، اندکی
نوش جان کردیم و خود را زآبروانداختیم
مدتی خوردیم از آن سگ روغن بی خاصیت
عاقبت خود را چنین از رنگ و ورو انداختیم
کرد هر کس بهر مار و روغن نباتی اختراع
غایبانه بر سبیلش صد تفوانداختیم

دجلس تعطیل شد!



عیال اوس عیاس به اوس عیاس:
- پاشو برو در دکون، بخیات اینجام مجلسه که انقدر میخوانی!!



آنا که چوین، سفیل و سرگردانند
دره دل بنده را، نکو میداند
وقتی که قرار است عیال ما نند!
دیگر زچه، درس زندگی میخوانند!!

الهی تو گواهی که ما هم
جوانیم، درس میخوانیم، شادمانیم
که از نسل ساسانیم، پشت کنکور
میمانیم، آواره خیابانیم، از هر
طرف سرگردانیم، بکار خود
حیرانیم، نمیدانیم تکلیف چیست،
سروکار ما با کیست، چگونه باید
زیست، باید خندید یا گریست!
پرورد کارا، نوجوانم، میخواهم
زنده بمانم، میخواهم درس بخوانم،
امید فردای ایرانم، درها را بپری
خود بستم، پای هوسها را شکستم
دیپلمم در دستم، ولی آواره هستم،
کاش گوشه ای می نشستم، میگفتم
خود پرستم:

آخر، پرس، دوازده سال سواد
کنکور، مرا به وقتن راه نداد
«پش که بر آورم در دست فریاد»
«هوش و آردست تو بیخواهم داد»
خدایا میگویند بی سوادیم،
خودشان معتقدند بنای کنکور
نهادیم، خودشان هم میگویند دیپلم
را ما دادیم، پس این وسط ما،
مدادیم؟! که امروز صاحب کالاهای
کشادیم!! آخر مگر ما جمادیم!
پرورد کارا هزاران جوان،
نوی این تاستن، در همین تهران،
در هر شهرستان، سبیل آویزان،
سردر گریبان، امروز نگران، فردا
پشیمان، شمشیرش در غلاف، جیبش
بکلی صاف، با وجود ایش در مصاف،
از فعالیت معاف، چشمش بکوه قاف،
چقدر لاف چقدر کزاف هی بگو
تحصیلیدیم، خوردیم و خوابیدیم،
ترسیدیم و ارزیدیم، توی شلواری
(... آدم چی بگه!!). امروز ما
را راه نمیدهند، میگویند جا
ندارند، مارا بازی نمیگیرند،
تکلیف معین نمیکنند، نمیگویند
اینجا جوانند، باید دستشان را
بگیرند، هدایتشان نمایند،
ناسلامتی از بزرگانند، عقلا میفهمند
چیز میفهمند.

ناخواسته کتاب، چون توان زیست، بگو
ورزا که کتب و درس، بازیت، نکو
من درس بخوانم، توقیولم نکنی!
«پس فرق میان من و تو چیست، بگو»
چیز میفهمند.
ناخواسته کتاب، چون توان زیست، بگو
ورزا که کتب و درس، بازیت، نکو
من درس بخوانم، توقیولم نکنی!
«پس فرق میان من و تو چیست، بگو»

در پلاژ:
پلاژ خیلی شلوغ بود
دو تازن در پلاژ باهم صحبت
می کردند. اولی می گفت:
- درست یک ساعته که
شوهر من می توئم پیدا کنم.
- خوش بحالت، من
بیست ساله که دنبال
شوهر میگردم و گیرش
نمیآرم!

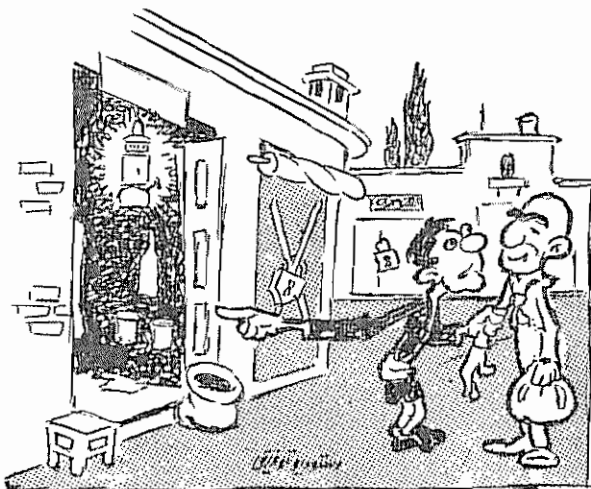
شرح مخلوط

یا خچی جواب! (۱)

دوش «گوردوم» (۲) من جناب صدراعظم را بخواب
گفتمش من خوب و راحت، وضع ایران «ایستیرم» (۳)
جنس هرچی بوده در کشور «باها اولمیش» (۴) همه
منکه ملیونر «دئیرم» (۵) جنس ارزان ایستیرم!
هست لااوی «چورک لیر» (۶) «بیر بله» (۷) سنگ و کلوخ
بنده بیرم، لقمه نانی باب دندان ایستیرم!
«آرودیم» (۸) هر شب میگه من چادر و جوراب میخواهم
بجاش هم میگه من «باشماق» (۹) و تنبان ایستیرم
من نمیگویم که میخواهم لباس رنگ رنگ
من نمیگویم که اموال فراوان ایستیرم!
من نمیخواهم ز تو مرغ و فسنجان «آی بالام»
گشنه و بیکارم از «سن» (۱۰) کار، یانان ایستیرم
صدر اعظم چونکه دید از غصه اینجور «آغلیرم» (۱۱)
یک سری جنبانند و گفتش بنده «ترکی بیلمیرم»! (۱۲)

۱ - جواب حسابی ۲ - دیدم ۳ - میخواهم ۴ -
کران شده ۵ - نیستم ۶ - نانها ۷ - یک همچین ۸ - زخم
۹ - کفش ۱۰ - تو ۱۱ - گریه میکنم ۱۲ - ترکی بلد نیستم

« بدنبال تعطیل اجباری جمعه اصناف در تهران،
جمعه گذشته همه دکانها تعطیل بود » جرابند



- پس این چه دکونیه که حتی روز جمعه هم تعطیل بردار نیست!
- دکون وعدهس!

فلسی و فلس

چون پیشنهادی که شیلات
در مورد ممنوعیت صید ماهی فلس
دار داده برای بعضیها ایجاد
سوء تفاهم کرده لذا بدینوسیله یاد-
آور میشود که صید ماهی فلس دار
از سال جاری بکلی ممنوع نخواهد
شد بلکه محدود میشود و وقتی هم
محدود شد فقط اشخاص فلس
ندار (۱) از خوردن آن محروم
خواهند گردید و الا آدمهای فلس
دار کما فی السابق از آن استفاده
خواهند کرد.

رابطه مستقیم

بطوریکه روزنامهها از قول
دولت مینویسند، مقدار مالیاتی
که هر سال وزارت مالیاتخونه از
مردم میگیرد، نسبت به سال
قبلیش یک میلیون تومن بیشتر است،
یعنی هر سالی که میگذرد عایدات
دولت از راه وصول مالیات، یک
میلیون تومن اضافه میشود و از
این خیر چنین نتیجه می گیریم
که در آمد دولت با خرابی وضع
مالی ملت شش هزار ساله رابطه
مستقیم دارد.

- سلام علیکم پیرمرد ... میتونی ۵۰ تومن بهم قرض بدی؟
- علیک سلام، متاسفم .. حتی یک شاهی با خودم ندارم .
منزل چطور؟ ...
نجدالله، منزل بد نیستن، متشکرم!!

« ۵ - ن شادوماد »

در سال گذشته ۲۰۱ هزار برگ چک از بانکها برگشته است، چراید

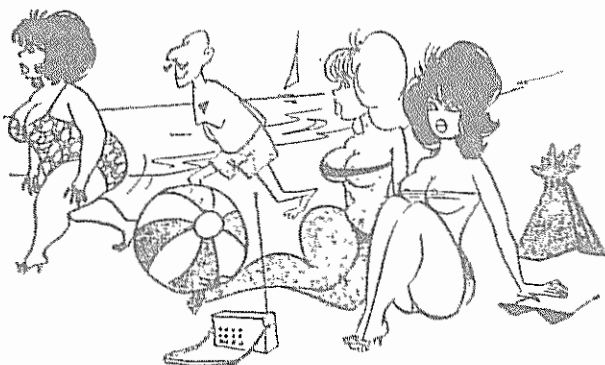


کافذ، مقوا، روزنامه، چک و سفته برگشتی میخریم!

هفته‌اند که شعری داشتیم با ردیف «بسا میگویم که شاعر دل‌کنده ما قول داده بود که گفتنی‌ها را «بسا میگویم» و حالا این جواب یکی دیگر از شعرای نترس! ما است بصر او:

من حالا میگویم!

منزل ما، جانب شوش است، من حالا میگویم
 و ضمان بسیار مفقوش است، من حالا میگویم
 کسلبه مخلص بنگس سرسرای اغنیا
 پایه زبلو کهنه مغروش است من حالا میگویم
 غیر پول دفتر و کیف و کتاب و شهریه
 دخترم در فکر روپوش است، من حالا میگویم
 برق ما در هفته یکشب میشود روشن ولی
 سایر اوقات خاموش است، من حالا میگویم
 دلبرم دارد دوتا لیمو و هر شب تا سحر
 دست من روی دولیموش است، من حالا میگویم
 دائمی پوشیده مهری دختر من ممدلی
 یگوجب بالای زانوش است، من حالا میگویم
 قاطری دارم مثال «گلد قاطر، جفتکی است
 سگ پدر بسیار جاموش! است، من حالا میگویم
 عده‌ای چون موش میدزدند مال ما ولی
 باز میگویم تقصیر باموش است، من حالا میگویم
 نسون ما از سفتی و سختی بود مانند سنگ
 تازه میخ و سوسک هم توش است، من حالا میگویم
 هر که دارد سیم وزر در بانکهای خارجه
 باز نیش تابناگوش است، من حالا میگویم
 هست گفتاری که فعلا گفتنش مشکل بود
 روی آنها جمله سرپوش است، من حالا میگویم



اصفر آقا قصابو باش! اینجا هم داره دنبال دنیا پرواز میگرده!

صادرات

وزارت اقتصاد اعلام کرد که صادرات ایران در ماه گذشته افزایش یافته، ما چون راجع باین موضوع شك داشتیم خودمان درصدد تحقیق برآمدیم و فهمیدیم که واقعا راست گفته‌اند چون از برگزین بیکاری مردم تعداد بیشتری شناسنامه برای بجهانی که در ماه گذشته بدیا آمده بودند صادر شد!

ستون ورزشی

دوچرخه سواری

بطوریکه مغرب ورزشی روزنامه فکاهی توفیق اطلاع میدهند، اخیراً مسابقه «دوچرخه سواری دور ایران» بین عده زیادی از دوچرخه سواران تهران و شهرستانها آغاز شده است.

گزارش مخفیانه مغربین ما حاکیست که اگرچه قرار است این مسابقه فقط و فقط بین دوچرخه سواران حرفه‌ای انجام بشود ولی عده‌ای از بیکاران با کرایه کردن یک دوچرخه کورسی، خودشان را بعنوان دوچرخه سوار بین ورزشکاران جا زده‌اند و قصد دارند به بهانه شرکت در مسابقه برای پیدا کردن کار تمام ایران را بگردند. و بهمین جهت ما به‌ارلیاه امور دوچرخه‌ای متذکر میشویم که چنانچه در حین انجام مسابقه با بعد از آن، بوجود چنین اشخاصی پس برودند بدون وفوت وقت آنها را دستگیر و با تمام شایدهای تسلیم مقامات مربوطه نمایند!

قوه‌های جدید

بقرار اطلاع چون نرخ خواربار و سایر مایحتاج عمومی روز بروز بالا میرود و اکثریت مردم قوه خرید خود را از دست داده‌اند لذا وزارت اقتصاد میلی در نظر دارد با همکاری کارخانه‌های مونتاژ رادیو اقدام ساختن مقدار بیشتری قوه، نو و ولت نماید تا آنها لیکه قوه خریدشان ضعیف شده یا بکلی از دست رفته با خرید یک قوه نو و ولت و کار گذاشتن آن در کیف استکانس خود بتوانند چیزهای مورد احتیاج خود را تأمین نمایند! این اقدام وزارت اقتصاد موجب تقدیر است!

ماجرای چینی‌ها

دوزن چینی بنام «انارس» و «تونلی» که بدون توجه به مقررات ایران در خیابان ونک مشغول معاشرت با مردم بودند توسط مأمورین ژاندارمری دستگیر شدند و بدادسرای شمیران اعزام گردیدند.
 «از ستون حوادث چراید»
 - جای بسی خوشوقتی است که مأمورین بموقع رسیدند و این دوزن چینی را دستگیر کردند و الا کار بجاهای باریکی میکشید و مجبور بودند «علی چینی بندزدن» را خیر کنند!

در حوض

ماهی ماده اولی- هجبر نیکه بر نریشی است.
 ماهی ماده دومی- چطور مکه؟!
 ماهی ماده اولی- برای اینکه بدون «مایو» آمده نوی حوض!



باید بالا بره رفیق سوایست
 تا روشن شی باوضاع زمونه
 بزبون اخبار زمارو دونه دونه
 «خ - سنگترا»

د همتا اصناف باید جمعه‌ها تعطیل کنند

بیا بشنوزمن یوس کنده وصاف
 کزین یس کاسبا در روز جمعه
 همه باید دکان خود ببندند
 بله، ایبه داداش دکان تازه

«اکثر کارمندان، کاراداری بلد نیستند»

میدونی ازچی؟ از تعطیل اصناف
 دراز و کرد و باریک و قلبیه
 برن گردش کنن شمرون و دربند!
 که دکون بسته شه، واشه مفاز!

شورشیان کنگو بوی «بو کاو» پیش میروند

براست راست کن، بیچ چپ کن، عقب گرد
 برو پیش و بکوب پا و بکن گرد
 سوی شهر «بو کاو» برو پیش
 ببینیم تاچه جور میشه باقیش!

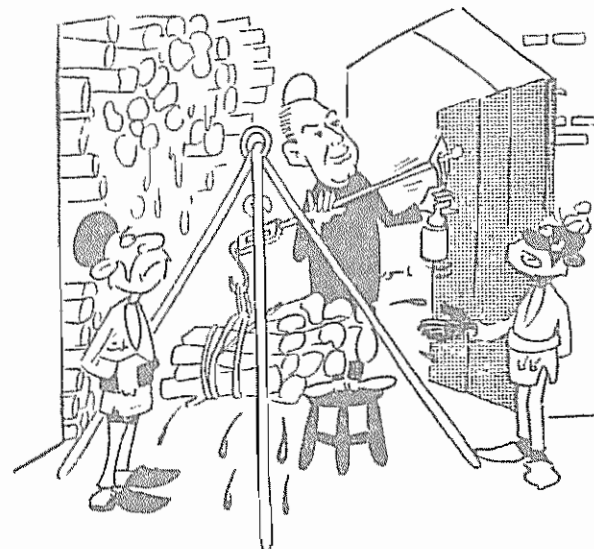
بزشکان گفتند رقص بتضی از بیماران روحی، راهمالجه می‌کند.
 برقص چون که اینروزا رواجه
 که رقاصی برای تو علاجه!
 بریز قر از کمر پیش رفیقا
 که «نقص» ارفع کرد بعد از اینها!
 نشود لخور مگو بی نقص هستی
 برقص چونم، تو که خوشرقص هستی!

«کاسیوس کلی» قهرمان بوکس دنیا زن گرفت

کلی جان، آی شهامت داری راستی
 دوام و استقامت داری راستی
 زدی بر روی رینگ بوکس، دایم
 باندام رفیقیت مشت قایم!
 ولی من خوب میدونم این ضعیفه
 بمکس دیگران بر تو حرفه
 دامت و لنگه گفتش میشی «ناک اوت»
 با مشت دومش هم.. میکنی فوت!

«راه آهن زیر زمینی برای پست سریع السیر در تهران ساخته می‌شود»

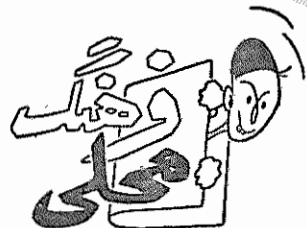
راه آهن سهله، جت هم گریبان
 دبا چیزی زجت تندتر بیارن!
 همیشه وضع این بستخونه اصلاح
 نسیره تندتر این لاک پشت، راه!



کاکا توفیق به مقصود - بابا این هیزمها که تره باین بندد خدا میفروزی!

اطلاعیه مالیاتی

اکنون که مسئله تعطیل اصناف در روزهای جمعه، بمرحله عمل درآمده و عده زیادی از صنوف روزهای جمعه را تعطیل میکنند بدینوسیله با اطلاع میرساند که اداره مالیاتخونه روزهای جمعه را برای وصول مالیات بازخواهد بود و صنوف محترمی که تا امروز بعلت نداشتن وقت، کارپرداخت مالیات را بتعویق میانداختند میتوانند با استفاده از تعطیل جمعه با اداره مالیاتخونه مراجعه کرده و مالیات خود را بپردازند.



دزفولی

سگملی! : سندلی.
چپیله : کوچه!
«مش محمود»
(کاکا حتما منظورشان کوچه
علی «چپ» است!)
گردی

زار : دهان!
گپو: بینی!
پشیلله: کربه!
شوتی: هندوانه
مریشک: مرغ!
کراس : پیراهن!
«امضاء»

بروجرد

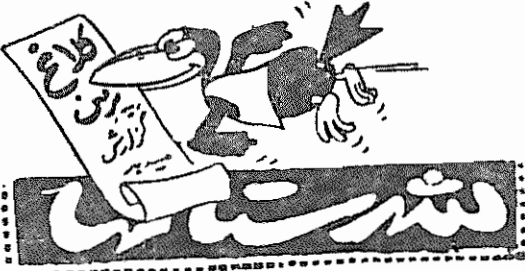
برق بلغور!
برق بروجرد بقدری بی حال
و بی نور است که موش ازش بلغور
میکشد! چون چند هفته پیش بود
که یک موش برق شهر را خاموش
کرد! علت خاموشی گویا این بوده
که آقا موشه بقدری در کشیدن
بلغور افراط کرده که برق از
همانجا (۱) پریده و شهر را دچار
خاموشی نموده است!؟
«چراغی»

آستارا : آطاق انتظار!

آطاقهای بیطاری شهرستان
آستارا آنقدر مورچه دارد که
بمحض اینکه مریضی وارد آطاق
انتظار میشود از سرو کله اش بالا
رفته و قربان صدقه اش میروند!
و آقای دکتر هم که در کنار دریا
مشغول معالجه مریضهای عشقی
است
. . . وقتی سراغ بیمار بخت بر
گشته میآید که مورچه ها تمام قلب
و معده و ریه و کبد و روده اش را برای
آذوقه زمستان برده اند!
«آستارا : ع س -»

شرمسار :

هفته هفته ، شیشه ، پنجه!
همه میدانیم که هفته هفت روز
است و اگر تعطیل جمعه را از آن
برداریم هفته از نظر کار اداری شش
روز است و باید بآن گفت «شیشه» ولی
در شهر ما کارمندا با این هم قناعت
نمیکند و از صبح پنجشنبه بارو
بندیل را می بندند و به نقاط
خوش آب و هوا میروند و ظهر شب
بسلا متی از گرد راه میروند و در
حقیقت اینجا هفته پنج روز است و
باید بآن بجای «هفته» ، بگوئیم
«پنجه»
«شرمسار : ۵ - ۱ - شرمسار»



مرو دشت :

ماسال و شاندرمن :

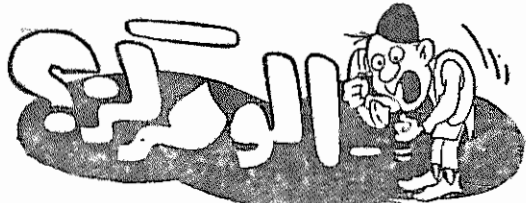
برك چغندر!

چند روز قبل چند نفر از
رؤسای کاخنجات قند فارس و کرمان
از مزارع چغندر مرو دشت بازدید
کردند ، بطوریکه خیرنگار ما
گزارش میدهد بعضی از رؤسا از
« برک چغندر » بسیار خوششان
آمده بود و علاقه زیادی بآن نشان
میدادند که گفته اند : « کبوتر با
کبوتر باز با باز ، کند همچس
با همچس پرواز !»

شیروان :

شب اول قبر!

شبی از شبهای خدا «شهرتاری»
شیروان نکیر و منکر را در خواب دید
که از بس او را «سوآلیج» کردند
او هم آنها را «جواب پیج» کرد!
نکیر - ربت کیست ؟
شهرتاری - پول!
منکر - جدت کیست ؟
- پول!
- دینت چیست ؟
- پول!
نکیر (خطاب به منکر) - وارد کن!
... دنگ...
- آخ ، آخ پدرم در اومد .
- از برق چقدر خوردی ؟
- خدات تومن .
منکر (خطاب به نکیر) - راست
میگه تو صورت حساب هست!
- از اسفالت چقدر ؟
- بیست هزار تومن .
- دروغ میگه ، وارد کن .
- بو ۴۰۰۰ .
- آخ آخ میگم! میگم! شصت
هزار تومن!
- از بودجه تربیت بدنی چقدر؟
- این هوا!
- همه ش چقدر شد ؟
- دوست هزار تومن .
- وارد کن!
و در این موقع با سومین ضربه گرز
آتش بین میت! از خواب بیدار میشود!
«خ-ش»



خ - تلفنچی

بدره میگم شاید شیر فهم شه دیوار!
که ابهر شهر خوبی میشه بعدا!!
ولی (بعدا) براهون هست مجبول!
بگو معنی «بعدا» را به بنده!
«م - ش»

که از قم بهر کاکا دارم اخبار
خرابه، روبراه اصلا نمیشه!
سه چار تالوله را کردند در گور
نمی در لوله از ته تا بسریست.
«بچه قبی»

الو کاکا، بگو اسفالت چدرنگه؟
ندیدم من بعمر خویش اسفالت
که در اینجا زلف شهرتاری

الو مرگز، کاکای مردخونسرد!
که اینجا نیز وضعش چوخ خرابه!
ز نرخ نان و برق آن چه گویم
«الو مرگز! کاکا! بیردم بورا باخ!»
«سنین جانی» کاکا جان شهرتاریز
در اینجا جنس ارزان هیچی «بخدور»

الو مرگز، بگیر اخبار «قشم» و
که از لطاف مأمورین سمپاش
دور از جون تو کاکا، مار و عقرب
همین آلا نه اینجا میم! کبوده

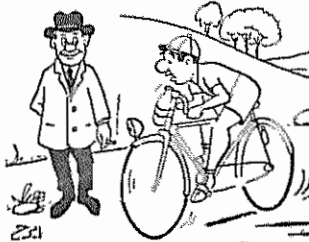
جواب کاکا :



ببین بدبختی بسیار «قشم» و
پشه ها میزن رنگنی ناش ناش!
زند اینجا مارانش هر شب!
چرا چون فکر ما هیچکس نبوده!

الو ای کل مجموع اهالی
شده وضع شما بر بنده حالی!
شیدم باز از اخبار تازه
هنوز اوضاع خراب از هر لحاظ!
هنوز نیست برق و آب و کتر
هنوز هستند مردم پاک دل خور
یکی مینالد از بیکاری خویش
یکی نا راحت از بیماری خویش
یکی پخته زگرما توی آفتاب
شده انگشت شست پای او آب!
یکی هم بجه اش سرخک گرفته
یکی هم در میان این همه رنج
حالا هم جای او اندر سوئسه

مسابقه دوچرخه سواری دور ایران آغاز شده «چراید»



در رشت :
- تو هم در مسابقه دوچرخه
سواری شرکت کردی ؟
- نه بابا! واسه پیدا کردن
کار ، دور ایران میگردم!

بجنورد :

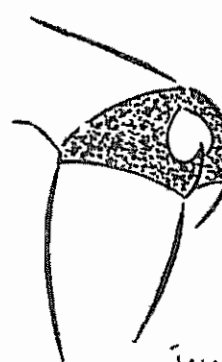
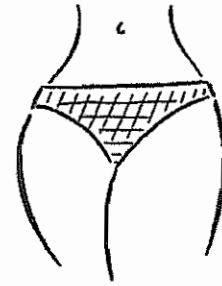
آگهی تر حیم
بدینوسیله با اطلاع اهالی
بجنورد میرساند که مجلس ختم
سومین سال درگذشت و دیعه های
تلفن اهالی این شهر، پشت ساختمان
شرکت تلفن بقرار است ، از
بازماندگان آن مرحوم (یعنی
پولهای نازنین) خواهش میکنیم در
ساعت مقرر حضور یافته و روح
خودشان را شاد کنند! اعضای
شرکت تیلیفون بهیچوجه حیق
شرکت در این مجلس را ندارند!

بلهجه! مشدی بخن
یره!
در جوانی نمذنی مو (۱) ازچی بی یارم یره
بسکه خوردم گوشنگی از یار بیزارم یره
قرض یکجا، گوشنگی یکجا، مریضی یکطرف
چون تو ای روزها خیلی گرفتارم یره
روز و شو قایم مرم (۲) از گیر مرده در مرم (۳)
بسکه مو بر هر کس و ز کس بدهکارم یره
خب مخی (۴) هر بشنی (۵) بهتر از تعریف کنم
در صف صنف بدهکار اجلو دارم یره
چون میفتم مو (۶) بشکر خرج صبح بجه هام
از سر شو تا سحر یک کله بیدارم یره
رنگ زردم ره که هستش زرد تر از زعفران
هر که بینره پند (۷) یگساله بیمارم یره
دفتری دارم که اسمای طلبکارام توشه
هر که بینره پنداره کارمند آمارم یره،
گور مرگم تازه مو کارمند خوب دولتتم
با خودت یگ و خ ۸ نگی یگفرد بیکارم یره
ای دل هرزه که هر شو و ریکی عاشق مره
منذره (۹) هر لحظه باری و رسر بارم یره
نمتم (۱۰) چیزی بگم ای درد دل کوشته موره
چون ز خیلی چیز هامو خوب خبر دارم یره
کی دگر حرف حساب مرگسی باور منه
چونکه مو ای روزها یگفرد نادارم یره
۱ - نمذانی هن ۲ - پنهان میشوم ۳ - فرار میکنم
۴ - خوب میخواهی ۵ - مرا بشناسی ۶ - من ۷ - پنداردم -
یکوقت ۹ - میاندازد ۱۰ - نمیتوانم .

مایوهای جدید

لابد میدانید امسال در آمریکا و اروپا مایوهای يك تیکه چنان غوغائی راه انداخت که حالتهی اسم این مایوها آب از لب ولوچه بسیاری از حدس زندهگان! حرفه ای مملکت ماتیز جاری میکند، و از راه دور قریبان صدقه تیکه هائی که مایوی يك تیکه می پوشند میروند. طراح ومدیست توفیق که از این جریان کلی تو لب رفته و دلخور شده بود تصمیم گرفت که رودست ابداع کنندگان این مدل جنجالی بلند شود و با ابتکار سه مدل مایوی جدید نشان دهد که اگر ما بخواهیم میتوانیم از مایویك تیکه بهترشو هم بیازاریاورییم. حالا این شما و اینهم مایوهای جدید ما .

مدل ۱ - نام این مدل «قرزل آلا» است که از تور ماهیگیری ساخته شده و ضمناً سوراخهای تور باندازه ای است که يك ماهی قرزل آلا میتواند براحتی از آن بگذرد .



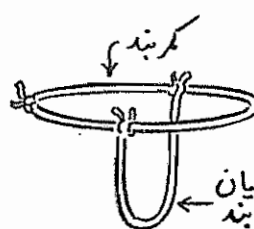
نما از پس

نما از پیش

مدل ۲ - مدل معروف به **دلباخته** یا **دلکنه** که پس و پیش آن باندازه کافی و بشکل دو قلب، کاملاً باز است و هوا خور کافی برای استفاده از آب و هوای کنار دریا دارد.

مدل ۳ - **مدل «شهر فرنگی»** که خیلی ساده و عبارتست از دو قطعه ب رنگهای مختلف که یکی بصورت «کمربند» دیگری برای «میان بند» بکار میرود .

این مدل مدلی است خیلی ساده و کم خرج ، با هوا خور قابل ملاحظه ! ضمناً در موقع ضرورت میتوان پس و پیش را با دو کف دست مستور نمود ! ولی تصور نمیرود که عملاً چنین ضرورتی پیش آید ! طراح : مهندس خلوت



ترقی زیر لحافی

« ا بود لذل خلخالی »

دیگران هر چند بی همتا ترقی میکنند از زمین تا عالم بالا ترقی میکنند یا ز راه دزدی و دعوا ترقی میکنند

لیک من آساتر از آنها ترقی میکنم: **میروم در عالم رؤیا ترقی میکنم!**

تا لحاف کهنه را بر سر کشم لصف و جب از وجود میگریزد محنت و رنج و تعب! از حقیقت خسته، بار و بار فیم روز و شب

فرق من اینست : من اینجا ترقی میکنم، **میروم در عالم رؤیا ترقی میکنم!**

از کرج تا آبیگ صد باغ و بیاسازمی، غول افلاک و فلاکت را بخواه اندازه ای و امهای خود به بستانکارها پردازمی

چشم بد دور از سرم! اعلات ترقی میکنم! **میروم در عالم رؤیا ترقی میکنم!**

ای بنام قدرت خلاقه زیر لحاف! میتوان اینجا زدن بی درد سرفلاک و گزاف! میشود صد یوسف مصری بنزخ يك کلاف!

من موافق با دل شیدا ترقی میکنم: **میروم در عالم رؤیا ترقی میکنم!**



معاوضه

یک عدد تلفن اطواری جهت خلاصی از دست اداره ا قارقار کخانه با دوسیر ونیم ما ما جیم جیم معاوضه میشود . طالبین توسط تلفن شماره ۶۳۵۳۲۹ با اینجانب تماس گرفته و چنانچه طبق معمول موفق به گرفتن شماره فوق نشوند از خیر تلفن بگذرند .

تلویزیون نذری

بدینوسیله به اطلاع کلیه حسرت بدلهامیرسانده که دیشب بنده تلویزیونم را دور از چشم سپور محله توی خاکروبها انداخته ام هر کس دلش میخواهد برود بردارد، خوش و حالش باد !

گمشده

نزدیک هشت تنه ماه است که اینجانب خودم را گم کرده ام، خواهشمندم اگر کسی بنده را پیدا کرد ، به سر کرده بهارستان تحویل ومژدگانی دریافت دارد « هابری »

خرید

یک عدد کمند دست دوم جهت رونق دادن به امور شغلی و تقوا قساط خریداریم . « رجل سیاسی »

جویای کار

دوشیزه ای هستم هیجده ساله خوش چشم و ابرو، موخرمانی، قد بلند ، سسکی ، صورت مثل پنجه آفتاب، لبها غنچه ای، ساقها، خوش تراش، هیکل، نگوونپرس، خونگرم صمیمی، عاشق پیشه و غیر ذلک، برادری دارم دیپلمه و کنکور یست! که جویای کار است ، هر کسی که میتواند برادرم را سر کار بگذارد بیاید میدان، چون از قدیم و ندیم گفته اند :

« هر کسی طاووس خواهد جور هندوستان کشد . »

مژده مژده

قرص ترك نان که مدت ها نایاب بود رسید. تا تمام نشده گرسنگان

اجاره داده میشود

یک عدد ته سیکار روشن با شرایط سهل و ساده ای اجاره داده میشود .



« آقای رئیس، هنوز پولی که با آن يك صندلی برای من بخرید نتوانستید بخر بیایورید؟! »

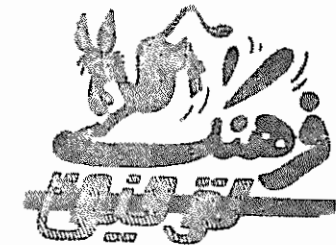
شهرستانها مقدار مصرفی خود را اطلاع دهند.

دکتر حاذق

دکتر کاکا (توفیق الحکما) متخصص امراض داخلی و خارجی در عرض يك هفته دردهای مختلف را از قبیل کوری، کری ، لالی گچی، گنگی، توسری خوری، بی خاصیتی، شل رولی، سقلمه خوردن و هیچی نگفتن وغیره را معالجه مینماید. محل پذیرائی : سه شنبه ها و پنجشنبه ها. روی باطروز نامه فروشا.

تودیع

اکنون که برای خوردن ناهار و استراحت چند ساعته از مطب عازم منزل هستم بدینوسیله از بیماران عزیزمی که موفق زیارت کیف پولشان نشدم خدا حافظی کرده امیدوارم که همین امروز عصر تلافی اش را در بیارم ! « دکتر کش ا »



وزارت کار : اداره توزیع اردنگی ا

دو چرخه سوار: بنزین دو چرخه « ع - تقوی »

قلب : کار بورا تور بدن ! کود شیمیائی : پهن فرنگ رفته! « قم - م سعادت مند »

چنگال : قاشق سینه چاک ! خود نویس : خود کاری که شکم آب آورده ا « ون - وحید یوسفی »

توالی : تعمیر صورت ! میخ طویله : سنجاق ته گرد رستم !

تخمه : پسته لاغرا و شهری : ش - فیروز آبادی

قد بلند : آدم عمودی ا قد کوتاه : آدم افقی ا

کلاه : سر نشین سر ! سپر : قالیاق رستم ا

گوشکوب : عصای قر ا « سعود »

قنادی : ابار قاقالی لی ا روغن نباتی : حلال مشکلات

جدول : کندوی الفباء! ز - ربیع

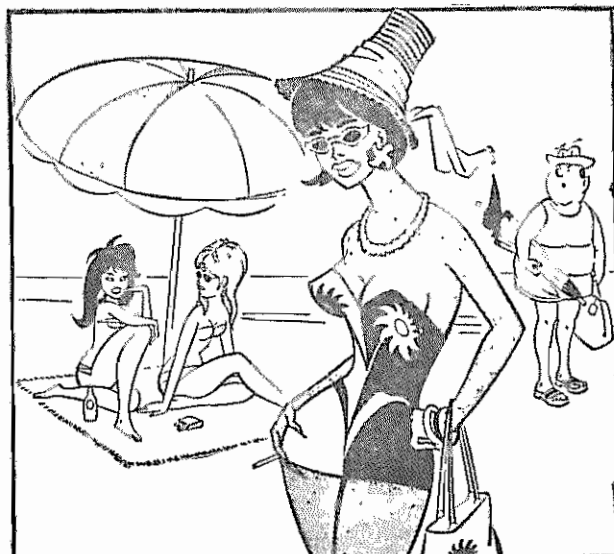
در سر چهار راه رفیق اولی : ای بی شرف مال

مردم خور ا رفیق دومی - بکی داری

میکی ؟ غیر از من و تو که کسی اینجا نیست .

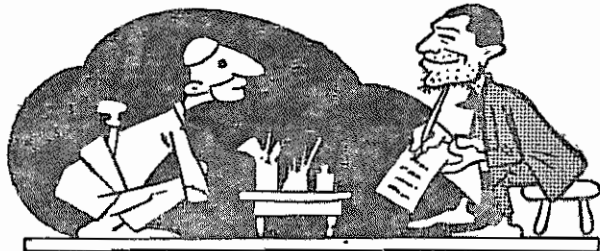
باین تلفن عمومی هستم که تا حالا ده تا دوزاریم را خورده و جواب نداده !

م - بدر قاسمی ا



آره خیلی دختر زرنگ و عاقلیه، هر تا بستون يك مایو فروش و هر زمستون يك پوسته فروش بتور میزنه !

نامه هفدهم مش سبز علی به مش معزگی و اهل خانه
(از تهران به برقان)



قربانت کردم... گفتم که مرا باماشین بردند، همه را یکجا خاله اوغلی جان...
(باید عرض کنم، نوبی پراختز میکنم اما، هرگز و هرگز خاله اوغلی جان...
از بهر مثال، خاله اوغلیجان که مارا بردند، در باغ مهران خاله اوغلی جان...
چون بطوریکه، فهمیدم بعداً اردوی کارلر، عاجزین مسکن خاله اوغلی جان...
خاله اوغلی جان، فرض کن بیروحرا دولدور میشدی، از عاجز و گدا خاله اوغلی جان...
موقع ورود، بیر نفر میرزا سوال الهدی، از من این چیزا: خاله اوغلی جان...
من گفتم بالام، اسم سبز علی پشت هفتم، کبله نبض علی خاله اوغلی جان...
میرزا فاکلی، در بیوک دفتر رقم که بگم، محض پیغمبر خاله اوغلی جان...
ولیکن دیدم، بیر نفر مأمور بی معطلی، مندهرا اینچور؟! خاله اوغلی جان...
در توی سالان، فرمان داد بمن گفتم چی چی؟! گفت لباس از تن لباس را کندم، نکفتی نی به؟! خاله اوغلی جان...
با بیری کلاه، شکل بادیه های ماشالا، هی، بو بلوز شلوار قدنگو؛ چنارا سرتگو؛ منار! خاله اوغلی جان...
از این لباس و از این فواره از سرم برید، چون منم؛ آره! خاله اوغلی جان...
اویغورم لباس، خیلی کیف دارد تاکی توسی، حرف بدورد؟ خاله اوغلی جان...
حالامردمیخوام، نوبی این لباس تا از این آدم، مثل «مو» از ماست!! خاله اوغلی جان...
خاله اوغلی جان، در توی دهات بگوسبزی علی، مرد لات و پات خاله اوغلی جان...
کردند قاطی با، خیل گدا ها در امین آباد، آنور تهران مش ممز گیخان...
گاهی اشتباه، جزئی و جابیز از منده نبین، چاخان و پاخان مش ممز گیخان...
آن هفته پرید، از منیم زبان باغ مهران را، اشتباه بدان (مش ممز گیخان)...
برده بودند، امین آباد دن نه بیلیم: گدا خانه سازمان! مش ممز گیخان...
اطاق اطاقی، لاپ کالاسرا های خدا برکت، کنج بی پایان! مش ممز گیخان...
فاکلی اوغلان، قامته ریز! اصول دین لر - فروع ایمان! مش ممز گیخان...
از سالانه، مشهد فیض علی آتایم فلان، آنا بشمکان مش ممز گیخان...
اینهارا نوشت، خیلی با لنگر بیا و ول کن، منیم کربیان مش ممز گیخان...
آمد و چسبید، یخه نیم با زور کشیدو کشید، برده به یک سالان! مش ممز گیخان...
گفت: یا لایکن! زود باش دیکن! گفتم چشم سر کار، اطاعت قربان! مش ممز گیخان...
بیر بلوز شالوار، عین امنیه دادبمن، منم، پوشیدم چسبان مش ممز گیخان...
چقدر مرا، کرده نونوار! هی خدا برکت، گدا سازمان مش ممز گیخان...
غم و غصه و دردم یکباره جزو نوکس دولتم الان! مش ممز گیخان...
آدم را سر، جرأت میارد حالامرد میخوام، تایید میدان! مش ممز گیخان...
بمن بگوید، چشم ابروت کچاس! بیرون بکشم، شیردان و میردان مش ممز گیخان...
تعریف کن از من و از ترقیات پوشیده لباس و کسرتنه نشان مش ممز گیخان...



ممولی - جناب مرشد .
کاکا - جان مرشد!
- جناب مرشد! نیگا کن، بین، همچین که نتیجه کنکور دادن تماشاچی های ما چقدر زیاد شدن!.....
اما جناب مرشد، بهت مژده بدم که میخوان با مواد قلبی مبارزه کنن.
- بیخودی ذوق نکن بچه مرشد، مبارزه شم قلبیه!
- جناب مرشد، «بندۀ زرخرد» یکی میکن؟
- بندۀ زرخرد به سکی میکن که شهر تاری دو تومن پول بالاش داده باشه!
- پس واسه همین که بقول انجمن حمایت حیوانات باهاشون خشونت میکنه!
جناب مرشد، تومیکی وزارت کدائی از تماشاچی های معرکه ما مالیات نمیخواد؟
- هیس! صداشو در نیار، اکه بفهمه جلدی میاد پیش آکهی واسه شون صادر میکنه.
- ولی فکر نمیکنم، آخه مثلا بچه اسمی میاد مالیات بگیره؟
- چی داری میگی، وقتی خواست بگیره اسمشم پیدا میکنه و فرضاً اسمشو میذاره «مالیات بر تماشا» یا «مالیات بر گوش کردن صحبت کاکا»!
- اکه اینچوری باشه لابد از حرف زدن هم مالیات بگیره؟
- نه دیگه، اینجارو کور خوندی، چون اکه از حرف زدن هم بخواد مالیات بگیره صدراعظم سردوروزه ورشکست میشه!
- جناب مرشد، محصول پسته امسال به ۸ هزار تن رسید.
- خوب دیگه اونهاییکه میخوان با پوست پسته تیمم کنن خیالشون راحت!
- جناب مرشد، تا حالا هیچ «پاکت ترش» شنیدی؟
- نه، بچه مرشد خیار ترشی و سیب زمینی ترشی شنیدم اما پاکت ترشی دیگه چیه؟
- هیچی، پاکت ترشی همون نامه های من و توست که تو صندوقهای پست ترشی میندازنش و ماهی به دفعه هم سراغش نمیرن!
- جناب مرشد چرا شهر تاری خیابونها رو اسفالت سرد میکنه؟
- بفکر من و توست بچه مرشد، می بینه هوا گرمه خیابونو اسفالت سرد میکنه که وقتی روش راه میری خنک بشی!
فاتحه
«زرد آلو عنک»



شهرین چون نوشابه من چیه؟
«جینجر ایل کانادا برای، نوشابه جهانی، نوشابه جوانی»

بقال

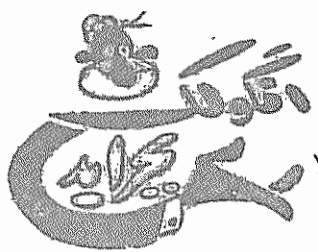
نمیدانم چرا بقال ایران ردیف و رج نموده توی دکان کتاب و دفتر و شیرینی و نان چراغ و باقلوا و نفت و قطران طناب و سوزن و خود کارالوان نبات و لپه و مسواک دندان کش و چسب و نیش و لیوان و فنجان زغال و ذقنبوت و بند تنبان نه آغازی بود آنرا نه پایان پریش و کج و وس گردان و حیران کند پاتوی کفشی جمله اصناف هزاران جنس جور و جنس ناچور ماتیک و تافت و ماست پاستوریزه جوراب و عینک و بطاری و فیچی برنج و روغن و سیم و مفره پنیر و میخ و واگس و هندوانه توتون و شکر و ترشی و جواهر قماش و قرقره، قبطان و تسبیح خلاصه کن بخواهی بر شماری شدم از اینهمه اجناس ناچور



مادر دختر - دختر من شیر به او مهر به نمیخواد فقط شرط ازدواجش اینه که چون ما پیش سر و همسر آبروداریم شب عروسی باماشین «د. ک. و.» ببریدش!

«خ - را هنرمند»

اهل «هسر» یا اهل «هسمر»؟
گفت دانائی که این د اهل هنر ،
د اهل هر د از روز اول بوده اند
حرف «نون» را از برای مصلحت
در میان «ه» و «ر» افزوده اند!



تهران تصور - دوست ملیون تومان برای اسفالت تهران - توفیق - دوست ملیون تومان هم برای مقاطعه کاران اسفالت تهران با بانوان - منز کود کتان رابا اراما یرتکنید .
گوشینز خانم - ترس خواهر، وقتی با کج پرش کرده باشند دیگر جای «اوام» نداره !
اطلاعات - ماسورین، جنازه کشاورز مقتول را محافظت کردند . کاتا - خدا حفظشون کنه که اسفالت جنازه بنده خدارو حفظه کردند .
خوشه زنان «پرچسته» چگونه زندگی میکنند ؟
ممولی - زنان «گوده» چگونه زندگی میکنند ؟
فردوسی - بنوش باده که يك ملتى بپوش آمد .
کاتا - همیشه همینطور بوده ... تا آمده بپوش بیاد همینجوری بیپوشش کرده اند !
پیغام امروز - مرحله دوم اصلاحات ارضی دوسال طول میکشد .
ممولی - خدا بداد مرحله سومش برسه !
اطلاعات - رفصی ، بیماران روحی را معالجه میکند .
ممولی - پس برای همینه که کله کنده ها خوشتر قفسی میکنند !
بانوان - بفرمائید سر سفره .
کاتا - شیکم کی روسفره کردی ؟
هفتگی - این کلاهها متعلق به چه کسانی است ؟
انگولکچی - اونیکه بی پشمه متعلق به ما بیچاره هاست !
اطلاعات - تاکیپا معطل مسافرو مسافران منتظر تا کسی بودند .
ممولی - همه شون ول معطلند !
گیهان - دولت سودبازرگانی قندوشکر را زیاد نخواهد کرد .
کاتا - فقط قیمتشو زیاد میکنه !
گیهان - پیر مرد ۱۳۵ ساله روزی ۱۴ ساعت کار میکند .
توفیق - و ۱۳۵ هزار جوان روزی ۱۴ ساعت بیکارند !
بانوان - مادری که دو پسرش در دانشگاه تحصیل میکنند در کنکورش کت کرد .
انگولکچی - لابد میخواسته بچه هاش تو دانشگاه بسی سر پرست نباشن !
اطلاعات - با تشکیل شرکت واحد تاکسیرانی مشکل مردم حل خواهد شد .
کاتا - لابد همینطور که با تشکیل شرکت واحد اتوبوسرانی حل شد !
انگولکچی

رقابت های غیر صحیح

هفتاد گذشته صریحاً اعلام شد که برای از بین بردن رقابت های غیر صحیح ! بانگی ، باید نرخ بهره و کار مزد در کلیه بانکها یکنواخت شود .
بخش اقتصادی توفیق ضمن تأیید درست این نظر به که اگر بانگی بهره و کار مزد را از بانک میلی کمتر بگیرد باید درش بسته شود به شهر تازی تهران نیز هشدار میدهند که بعضی از گبه هم در حال «رقابت های غیر صحیح» هستند و باده مجار و طالبی و خیار و گوجه فرنگی و امثالهم را ارزانتر از همکاران خود میفروشند و اگر جلوی این عده را نگیرند چه بسا که «اقتصاد سالم» صدمه به بیند !

آکپی استخدام!

به چند سطر زیر که از يك آکپی استخدام نقل شده توجه فرمائید، خاصیت دارد :
برای فروش وسایل جراحی، چند نفر جوان که تحصیلات آنان در رشته طب یا دندان پزشکی و یا داروسازی باشد و بزبان انگلیسی آشنائی کامل داشته باشند مورد نیاز است ...
البته بر هر فردی از افراد واضح و مبهرن است که علت استخدام جوانانی که تحصیلات آنان در رشته طب و دندان پزشکی و داروسازی باشد برای ویزیتوری، فقط و فقط این است که در اینجا آدم بیکار کم پیدا میشود والا شرط استخدام ، داشتن درجه پروفسوری در طب یا دندان سازی یا داروسازی بود !
دولت با گرانی آبجو شدت مبارزه میکند - جراید



فلان فلان شده تو خیال کردی آبجو هم آب و نونه که هر روز گرونی کنی !

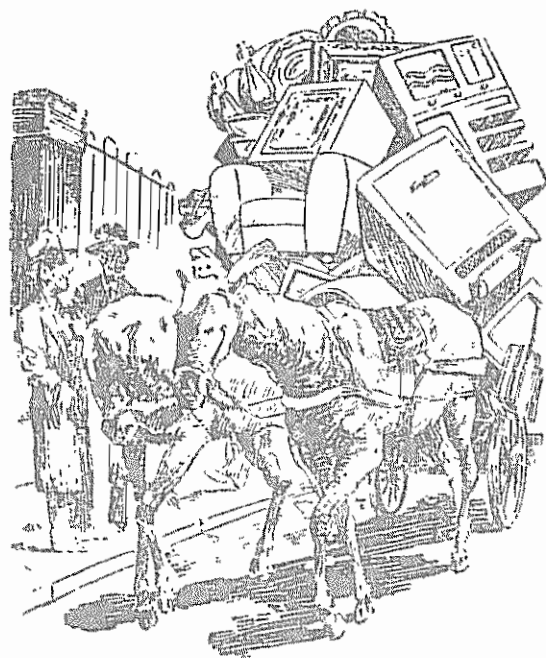
عده ای از وکلا از تعطیلات تابستانی مجلس استفاده کرده برای سرزدن به موطنشان به بیلاقر رفتند! وعده ای نیز بخارج از کشور عزیمت کردند .

ویهدار

مجلس شورا که شد تعطیل عده ای بهر گردش و تفریح بورامین و رشت و رفسنجون عده ای نیز در هوا پیمای از پی دیدن موکل خود

هماهنگی برنامه ها

در چند روز اخیر عده ای از خوانندگان روزنامه از ما سؤال کرده اند که منظور آقای صدراعظم از هماهنگی برنامه های عمرانی که در بررسی برنامه های آبادانی کشور بان اشاره کرده اند چه بود ؟
در پاسخ این عده یاد آور میشویم که علی الاصول منظور از هماهنگی برنامه های عمرانی این است که اگر فی القتل اسفالت جاده دماوند بتأخیر میافتد اسفالت جاده آشتیان هم حتماً بتأخیر افتد که بین این دو برنامه عمرانی هماهنگی کامل بوجود بیاید !



مثل اینکه گاری های داخل شهر تکافوی بارها را نمیدهند! - البته حق باشماست ، چون بارگانی که بارشو نوبسته اند روز بروز زیادتر شده !

چه ثمر داشت ؟

برایم لب آن یار، ندانم چه ثمر داشت ؟
بغیر از بدو لیچار، ندانم چه گره داشت ؟
بی یار دیدم ، بسی زوزه کشیدم
بسی جامه دیدم ، ندانم چه ثمر داشت ؟
زدم هر چه بی اش زور، شدم آخر سر بور
زنا گامی ام آن حور، ندانم چه خبر داشت ؟
گاهی زو گله کردم ، گهی حوصله کردم
گاهی ولوله کردم ، ندانم چه اثر داشت ؟
شدم کاری و کوشا، ولی کوشش بیجا
زدم غوطه بدریا ، ندانم چه گهر داشت ؟
گر آن یار پر یزاد، یکی بوسه همی داد،
کز بن ره گندم شان، ندانم چه ضرر داشت ؟
گاهی خواندم را پیش، گهی راند بشویش
از آن نوش و ازین نیش، ندانم چه نظر داشت ؟
بگو با ، بت عیار، که آن عشوه بسیار
جز آزار دل زار، ندانم چه به برداشت ؟
چو آمد همه گفتند، که باری است هوس مند
ولی غیر زدوبند، ندانم چه هنر داشت ؟
چه باخوشتن آورده ، ز آن چاره شود دره ؟
ندانم چه مگر کرد ؟ ندانم چه مگر داشت ؟
از آذین و تقیر ، وز آن لاف و تکبر
بجز فکر تظاهر، ندانم چه بسر داشت ؟ (خروس لاری)

«بازار همچنان کساد است» - جراید

گوشت منجمد

بقرار اطلاع میخواهند از وائیز امسال از کشورهای مختلف منجمد ترکیه گوشت منجمد بخورند ظاهر امر این است که میخواهند با ورود «گوشت منجمد» با ایران کنند ولی کارشناس امور گوشتی ما معتقد است مادام که شهر تازی از حال انجماد خارج نشود هیچ عاملی قادر نخواهد بود با گرانی نرخ گوشت مبارزه کند چون شهر تازی که منجمد باشد طبعا نرخش هم منجمد است و حکمش هم که چه عرض کنیم ؟



چرا دست رو دست گذاشتین نشستین !
منتظر ظهور حضرتیم !

در کنار دریا

- آقا این مایوئی که بمن کرایه دادین هیچ خوب نیست.
- اختیار دارین خانم چطور ممکنه؟
- آخه تاباهش میرم تودریا «خسی» میشه!

قدیمی شد!

صفا و صلح و یکرنگی در این عالم قدیمی شد
شد گسر در همه عالم، بملک جم قدیمی شد
نهال دوستی بر کن که در قرن انیم دیگر
توقع از رفیق و مونس و همدم قدیمی شد
نیاور بر زبان نام و فسا، از خیر آن بگذرد
وفا تنها نه اینجا، بلکه در عالم قدیمی شد
بجای گریه در مرگ عزیزان خیز و شادی کن
که تشریفات ختم و مجلس مساتم قدیمی شد
بگرد شهر میگردد که تا «آدم» کنی پیدا
بجان حضرت آدم قسم، آدم قدیمی شد
بکن تا میتوانی برضعیفان ظلم و جور امروز
که رسم دستگیری از ضعیفان هم قدیمی شد
بخندایدوست تا باقیست فرصت زانکه میترسم
پس از چندی به بینی خنده هم کم کم قدیمی شد

ار ۱۸۰۰۰ تفری که امسال در کنکور دانشگاه شرکت کردند ۱۶۰۰۰ نفرشان رد شدند بهتر این عده کسانی بودند که سالیهای قبل نیز در کنکور شرکت کرده بودند.
سر مشق هفته

به هر جا رسیدی پول زور بده
ز گهواره تا گور کنگور بده!



۱- قوی کلیددار!



۲- روغن افسانه‌ای شرق!

حل اختلاف

اختلافی که از چندی پیش بر سر صید ماهی بین شیلات و صیادان شمال ایجاد شده هنوز ادامه دارد. شیلات عقیده دارد که صیادان باید برای جلوگیری از انهدام نسل ماهی سه چهار سالی دست روی دست بگذارند و ماهی صید نکنند ولی صیادان می گویند این تصمیم شیلات برای از بین بردن نسل ماهیگیران است نه افزایش ماهیها.

بنظر ما شیلات منطقی تر از ماهی گیرها فکر می کند چون بالاخره باید از بین دو نسل مختلف یکی را انتخاب کرد، یا نسل ماهیگیر را یا نسل ماهی را و چه بهتر که نسل اول فدای نسل دوم شود و علاوه بر افزایش نسل ماهی، در آینده نیز مسوی دماغی وجود نداشته باشد که اینگونه اختلافات پیش بیاید و سرور صدرا راه بیندازد!

بیسوادی دیلمه‌ها!

در یکی از مجالس صحبت از سواد دیلمه‌ها بود و اهل مجلس که دیواری کوناهتر از دیوار دیلمه‌ها پیدا نکرده بودند از بیسوادی آنها چپ و راست سخن می‌راندند و میگفتند:

تخیر، این جوانها اصلا سواد درست و حسابی ندارند! در این وقت آقای ساعت که در مجلس حضور داشت گفت: - بله آقا، کاملاً درست است، یادم می‌آید سابق که ما محصل بودیم از يك كلاس هفده هجده نفری يك شاگرد اول داشتیم ولی حالا از بین هجده هزار نفر داوطلبان کنکور، بجای اینکه هزار تا شاگرد اول بیرون بیاد فقط سه نفر شاگرد اول شده‌اند! تازه هر کدام هم در يك رشته!

مبارزه با گرانی گوشت

بقرار اطلاع از هم اکتسون مذاکراتی در جریان است که اگر در پائیز امسال هم گوشت طبق معمول سنواتی گران باشد خریداران گوشت بتوانند با جت های سریع-السير بهتر که بروند و پس از خرید سه سیر گوشت برای دیزی ظهر، بلافاصله بتهران مراجعت کنند.

گفته میشود اگر این برنامه عملی شود مبارزه‌ای گیری با گرانی گوشت بعمل خواهد آمد و دیزی-خواران برای همیشه از اجحاف گرانفروشان در امان خواهند بود.

در کنار دریا

شوهر - بلند شو.
زن - چرا!
- برای اینکه ماسه‌ها به تنت میچسبند من حسودیم میشه!

روایات سیاسی

روایت نامه

روایه الاولی:

.. واما روایان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار و غیر ذلک. روایت کنند از احمد بن زبرجل خانی که چون آفتاب به نیمروز رسیده و اذان گویان، اذانهای خویش را در شیپورک مساجد مسلمانان دریده باشند زیارتنامه نهار خوانده شده باشد، اگر بیچاره‌ای تپیدست را که استطاعت سدجوع نباشد، احساس گرسنگی دست دهد. بر او هم بر امثال او از کارمند و حاجی بازاری و غیر ایشان از امت لازم و بل واجب است که بکفاره احساس گرسنگی که بر آنها مستولی شده و گناهی که مرتکب گردیده‌اند، اول بار سه عدد مشق پرور، گامب و گامب بر شکم بی‌هنری بیج نواخته و آنگاه روزه نساااستاده و سر بیجیب ندامت فرور بندولاجرم چون بدین حالت ایستادند ذکر توبه نامه زیر هفت بار برایشان واجب باشد و سه بار در نیم مستحب:

یا ربی... و یا خالق انا مفلوذا و انا ناشکرا و یا بک و قد انی فی الوقت الظاهر گرسنه شدم و مغلوب من الجیاد الجوع و هوای نفس و هذا لشکم الپیچ پیچ یتشوقنی بالخبوز السنکک.
یا باربتعالی انا مجرم و انا نادم العفو، العفو... بک یا خالق الوجود، یا الله.. یا الله یا الله.. یا رحمن و یا رحیم. یا الله الکریم و صدق الله العلی العظیم...

و چون شب هنگام بار دیگر گرسنگی چیره گردد. اعمال تیر روز تکرار کند و سر بر منکا گذارد که گفته اند چنین کس خواب خوش بیند و مر حوم شیخ ابوالپشم تافتون آبادی در کتاب الجوع یشبه بالموت آورده است که شبی مرا گرسنگی اتفاق افتاده بود و بر این شیوه رفتم، و خفتم، خواب دیدم که مرا به بهشت برده‌اند و درخت نان سنگک نیزیده (که همان گندم باشد) پیش آورده که بخور از این متاع تافتوانی، من گفتم حاشا که نمیخورم، زیرا جدم آدم یکبار بخورد و نوادگانش را به دوزخ آوردند این بگفتم و از خواب جستم، دیدم نماز صبح قضا شده است!

روایه الثانی:

منقول است از اصح المتکلمین و اکبر الکاتبین الشیخ مصلح-الدین که «هر نفسی فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات» و اما بطوریکه تحقیقات طولانی این عبدفانی میرزا قزیمت بندتنبانی معلوم میدارد و در رساله‌ای دیگر مشروح آنرا آورده‌ام، در موضوع فوق فتاوی مختلف است و مشکل بتوان شقوق مختلف آنرا در این وجیزه کرد آورد فی المثل مشهدی ابوتراب جرجانی در منظومه سجایای ایرانی گوید:

« هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مستوجب ممات » و من بحقیقت، معنای این عبارت نمیدانم. ابو عبیدگر کانی گوید: « هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون دیگر بر نمی‌آید میروی لای دست بابات » و نیز راوی گوید:

« هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون درآمد فوراً باید بدهی مالیات »

و از اینگونه عبارات بسیار گفته‌اند، بدانگونه که راقم این سطور نیز همچون ستور پای در گل مانده و مسلمش نیست که آیا نفس کشیدن مقرون بصره است یا نکشیدن.. والله اعلم.

روایت دیگر

ابو عبدالمعوار بهارستانی گوید شنیدم از رفیق خود که او شنید از رفیق خود که او شنید از رفیق خود و همینطور الی آخر.. که شبی از بازار شام گذر داشتم برسبیل اتفاق- انبوهی از مردمان را دیدم که در جایی جمع آمده‌اند و انواع اغذیه و اشره که در جهان باشد بناف ایشان بسته گردیده. چون نیک نظر کردم متنی از شعوه بازان را دیدم که برایشان شعوه میزنند و اوراد میخوانند چون این بدیدم از فرط تعجب کلامم از سر بیفتاد و نیز کی فرار زدم!

و اکنون که روزی چند از آن واقعه میگذرد، هنوز بدنبال کلاه خویش نرفته و گویا از خیر آن گذشته باشم!

روایت آخر

ای تپی دست مانده و بیکار لااقل رو، کلاه خود بردار

دو کیبوتر فروداده سر پشت بام نشسته بودند، کیبوتر نر گفت نمیدانم چرا «سنگ دانم» درد میکند کیبوتر ماده پس از اینکه نوکش را از لای پرهای جلوی سینه‌اش بیرون کشید گفت: - صد دفعه بهت گفتم ته موندن بر نجهای کافه‌های تهران و نخور! «صندلی لهستانی»



هر که شد مجرم دل در حرم یار بماند
و آنکه اینکار ندانست در انکار بماند

کار

«مزقونچی»

هر که شد دیپلمه، آواره و بیکار بماند
همچو ماته ز دگان، غرق در افکار بماند
گر چه پرکار صفت در طلب کاری گشت
باز بیکار چنان مرکز پرکار بماند
گر بدیوار یکی آگهی کاری یافت
سخت حیرت زده چون نقش بدیوار بماند
ارزش درس چو اینست، کنون باید گفت :
خرم آنکس که بیک مرحله صد بار بماند
بی سواد است اگر مایه خواری ز چه رو ؛
هر که شد دیپلمه، بس خوارتر از خار بماند - ؟
این حدیث چه خوش آمد که یکی دیپلمه گفت:
(بعد از آن کز عقب کار بسی زار بماند)
- آنکه زندان ابد توأم با کار بیافت
به از آنست که آزاده و بیکار بماند

کمر

پیر مرد - روغن نباتی دارین؟! - از کجا پرت شدی کمرت
بقال - نه جونم! روغن کرمانشاهی شکسته ؟!
داریم . - از بجائی پرت نشدم ،
- اختیار دارین دیگه از ما
شهریه مدرسه بچه ها را پرداختم!
گذشته !!



- مهربی چون، انقدر حسن داره که نمیدونم گدومشو واسه
بگم؟ باغ و آپارتمان و ماشین و خیلی چیزهای دیگه هم داره، به
ریخت بدگلش نگاه نکن!

«يك تن و نیم آبلیموی قلبی کشف شد.» - جراید

«فینگیلی»

آبلیموی قلبی

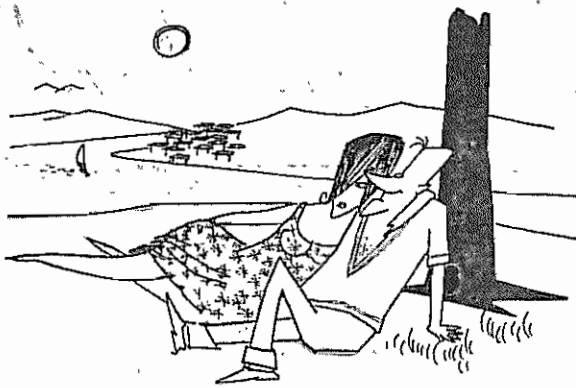
دوش با من دلبری گفتا بنواز
هر که بیند پیکرم را میشود
پیش لیموهای پستانم بود
گفته اش را امتحان کردم ولی
گفتمش: بود یکی مشکل ولی
چونکه قطعاً با چنین لیمو شود
حسن من باشد ز اندازه برون
واله و آواره در دشت چون
لیموی شیراز بس خوار و زبون
قلب من زین امتحان کردید خون
واضح و روشن شد از بهم کنون
آبلیموهای قلبی فزون

تعطیلی جمعه

بخش روابط اجتماعی روزنامه
فکاهی توفیق بدینوسیله با اطلاع
عموم میرساند که چون افتتاح
حزب، شغل محسوب نمیشود و افتتاح
کننده شعبه های حزب جز و اصناف
بشمار نمی آید لذا در تعطیل کردن
یا نکردن روزهای جمعه آزاد است
است و بعبارت ساده تر اگر کسی
بخواد در صبح یا عصر جمعه در محلی
شعبه حزب افتتاح کند از طرف
اصناف اعتراضی باو نخواهد شد!

موجود است منته مربوط نیست ...
از همه مهمتر ایله همین آ بجو بود
که کلیه مسائل سیاسی اقتصادی
اجتماعی را داشت نقله میکرد و
یاخچی قشنگ، بیرون دانه تصمیم
مردانه گرفته شد، آ بجو نرخین
آمد پائین !! .. حالا دیگر ملت
هامی سی برود آ بجو بخورد باعث
بایه دعا کند ... گوشت پیدانی -
شود چه نمه! ... اگر پیدا اولاجاخ
تازه گرانست، آنهم در که !!
آ بجو بخور کیشی !!

« هر بچه با ۵۰۰ تومان قرض متولد میشود» - جراید



- خبر بدی واسه ت دارم، بزودی صاحب ۱۰۰۰ تومان قرض
خواهیم شد!

از دفتر خاطرات کا کا توفیق

هن گاهم!

... چند سال پیش و شاید هم
چند روز پیش سر زده وارد محلی
شدم که عده ای از کله کنده ها در
آن جمع بودند و داشتند در کوشی
صحبت می کردند
یکی از کله کنده ها به محض
اینکه چشمش به من افتاد فریاد زد:
- اوهوی، کی هستی که سرت
را انداختی پائین و داری میای
توی دست و پای ما؟!
من برای اینکه «ایز» کم
کنم چند تا نمره الله اکبری کشیدم
و گفتم:

- هوم، هوم... من گاهم!
- یارو کله کنده ها با اینکه
ماشالله هزار ماشالله چشمهای خیلی
خوب میدید «بکی ونکی» حرف
مرا باور کرد و برای اینکه خاطرش
کاملاً جمع شده باشد گفت:
- اگر کابی پس کوشاخت؟!
من با عجله قلم را از قلمدان
بیرون کشیدم و آنر مثل پرهائی
که سرخ پوستها آمریکا به
کله شان می جسیانند « سیخکی به
لبه بر کشته کلاه فرود کردم و
گفتم:

- ایناهاش، این شاخه!
یارو با همه خرفتش خنده ای
کرد و گفت:
- هه... هه... شاخت را که
خیلی وقته شکسته اند...
کا کا توفیق

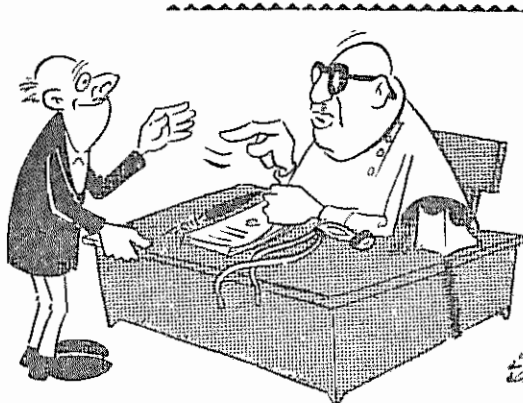
مسابقه بله و نه

همانطور که میدانید در این
مسابقه باید به سؤالاتی که جواب
مثبت دارد جواب منفی داده بسؤالات
منفی جواب مثبت بدهید.
تند بخوانید، شروع کن:
س - شما تا بحال میوه خوردین؟
ج - بله!
س - شما کارمند دولت هستید؟
ج - نخیر!
س - شما از شغلتون راضی هستید؟
ج - بله!
س - و کلا از لواجیح دولت چیزی
سرد میارن؟
ج - بله!
س - به قید شما کار خونه خوب آهن
هم میره لادست جاده سوم؟
ج - نخیر!
س - شما خیال میکنید بشما جایزه
میدهیم؟
ج - بله!
با اینکه خیط کردید ولی ما
بشما جایزه میدیم، جایزه شما
با اردنگی است که توسط قهرمان
کشتی کج (؟) بشما تقدیم میشود!
بسلامتی!

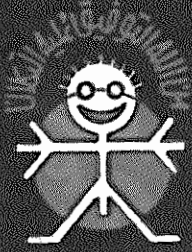
«محمد رضه»

بزیاری!

- با با جون . ما مانچرا داره
کریه میکنه ؟!
- پسرم ، برای اینکه زن و
مرد متساوی الحقوق شده اند و بعد
از این میبایستی یکروز در میان
ظرفها را بشوید!



دکتر - آقا شما مرض «قند» دارید .
مریض - آقای دکتر ، قند حبه ای یا کله ای ؟!



چوتیس سالگت باشترینیانی
حقیقت سسرم انسان که دکن

توتینا

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

رئیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز: میر حسن توفیق

توفیق روزنامه ایست قبی و مستقل که بیخ حزب و دست جمعی بستلی ندارد

« شانزده هزار نفر در کنکور دانشگاه مردود شدند »
(جرايه)



اینطوری بهت بدم که در کوزه بنداری آبشو بخوری، یالوله کنم بری باهش سگ بزنی!؟